

فصلنامه‌ی لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال دوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی چهارم، تابستان ۱۳۹۰

مقایسه‌ی ادبیات کارگری در اشعار فرّخی یزدی و جمیل صدقی زهاوی*

دکتر عنایت‌الله شریف‌پور
استاد یار دانشگاه شهید باهنر کرمان
محمدحسن باقری
دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات تطبیقی

چکیده

روابط متقابل ادبی و فرهنگی میان ملل عالم، به خصوص ملل همجوار، از دیرباز مرسوم و متداول بوده است. در این میان رابطه فرهنگی، زبانی و ادبی ملت ایران و عراق در طول تاریخ بیش از هر ملت دیگری بوده است.

فرّخی یزدی، شاعر معاصر ایرانی، متوفای ۱۳۱۸ ه.ش و صدقی زهاوی، شاعر معاصر عراقی، متوفای ۱۹۳۶ م. هریک در ادبیات کشور خویش به خاطر رواج ادبیات کارگری و دفاع از محرومین، جایگاهی ویژه دارند.

در این مقاله سعی شده است، تا با بررسی زندگی، آثار و تطبیق اندیشه‌ها و آرمان‌های این دو شاعر بزرگ، مطالبی بیان گردد و توانمندی‌های ایشان در پیشبرد اهداف ادبیات کارگری، در زبان و ادب فارسی و عربی، تا حدّ امکان، نشان داده شود و همچنین میزان تأثیرگذاری اندیشه‌های کارگری انقلاب بلشویکی در آثار قلمی و فکری هر دو شاعر ترسیم گردد و نشان داده شود که آبخور اصلی اندیشه‌های هر دو شاعر علاوه بر ادبیات قدیم، ادبیات و دیدگاه‌های اندیشمندان سوسیالیستی کارگری است.

به نظر می‌رسد، مضامین اصلی ادبیات کارگری که این دو شاعر به آن پرداخته‌اند، تقریباً مشابه است و دیدگاه‌های آنها نیز در مورد آن، شباهت‌های زیادی دارد.

واژگان کلیدی

شعر معاصر، ادبیات کارگری، فرّخی یزدی، جمیل صدقی زهاوی، ادبیات فارسی و عربی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۲/۳۰ تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۰/۰۵/۲۰

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: sheriff.pour@mail.uk.ac.ir

۱- مقدمه

در جهان پرغوغا و زندگی مشقّت بار امروز، بیشتر هنرمندان، شاعران و نویسندگان برآند؛ تا نسبت به جامعه خود متعهد بوده و ضمن اینکه طریق اعتلای ادب و هنر می‌پویند، بخش مهمی از آثار خود را به بازتاب دردها، آرمان‌ها و خواست‌های قوم خود، اختصاص دهند.

ادبیات تطبیقی رشته‌ای از مطالعات ادبی جهان است که حوزه‌ی بسیار گسترده‌ای را در ادبیات شامل می‌شود؛ یکی از این حوزه‌ها بررسی تطبیقی ادبیات‌هایی است که با هم ارتباط مستقیم و تأثیر و تأثر فراوان داشته‌اند.

دردوران این دوران تباہ و تاریک، استبداد سهمناک داخلی، از یکسو و استعمار قدرتهای اجنبی از دیگرسو، عرصه‌ی زندگی شرافتمدانه را برهر ایرانی تنگ و تاریک کرده بود. اینک وارثان و اخلاف کوروش، گبو و رستم، محکوم و مجبور مثنی نالایق و بی‌هویت، می‌بودند که به زعم خودشان برپهن دشت ایران، فرس حکمرانی می‌تاختند.

دردوره‌ای که علوم و فنون و فرهنگ مترقی مغرب زمین، به آسمانها و کرات راه می‌برد، فاصله‌ی طبقاتی فاحش، ظلم و ستم دولتیان، عقب ماندگی و سیاه روزی کشور، رواج نادانی و خرافات بی‌اساس قرون وسطایی و بی‌خبری و جهل مرکب عوام الناس، همه‌ی مردم آن روزگار، به خصوص، صاحبان درک را به روز سیاه نشانده بود.

برای شناخت اندیشه‌ها، شعر و جایگاه شاعری این دو شاعر، در ادب معاصر، باید به شناخت و درک اوضاع اجتماعی، سیاسی، ادبی و محیطی که اندیشه‌ی والا و آزادی جوی فرخی یزدی و زهاوی در آن بالیدند، نایل آمد. آن‌گاه امکان شناخت همه‌جانبه‌ی این شاعران نستوه به خوبی فراهم می‌گردد. با اندک تعمقی در خواهیم یافت که شعر فرخی و زهاوی، درواقع تبلور و تجسم تام اوضاع اجتماعی و نیز فرهنگی است که بسترنضج و نمای مشروطه و مشروطه خواهی بوده است.

آنچه در این تحقیق، مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت، مقایسه و تطبیق اشعار فرخی یزدی و جمیل صدقی زهاوی است. این دو شاعر از چهره‌های شاخص و برجسته‌ی شعر دوره‌ی معاصر می‌باشند که هر یک در سرودن اشعار خود درحمایت از طبقه‌ی کارگر، دست به اقدامی نو و جدید زده‌اند. این اشعار از لحاظ مضمون، احساسات و عواطف شعری، به هم نزدیک‌اند. مضمون کلی شعر این دوره در ادبیات هر دو زبان جامعه‌ی انسانی است با تمام مظاهری که به تازگی در آن قابل رؤیت است. خطاب شاعر چون دوره‌های قبل، امیر یا وزیر نیست. بلکه طرف خطاب، انسان است و ملت.

۲- زندگی و شخصیت فرخی یزدی و جمیل صدقی زهاوی

میرزا محمد فرخی یزدی، یکی از مشهورترین شاعران و سخنوران پارسی، در عصر مشروطیت است.

اودرسال ۱۲۶۷ ه. ش یا بنا بر قولی دیگر درسال ۱۲۶۴ ه. ش مصادف با ۱۳۰۶ ه. ق درمحلّه ی گازرگاه یزد به دنیا آمد. خانواده ی او، دهقان زاده و نسبتاً تنگدست بودند. وی مجبور شد. از همان دوران کودکی کار کند. ابتدا در مغازه نانوايي و سپس در کار گاه های پارچه بافی. البته فرخی به این دهقان زادگی و فقری خود مباهات می کند، زیرا از دست رنج خود بهره می برد:

من آن خونین دل زارم که خون خوردن بود کارم مباحاتی که من دارم زدهقان زادگی دارم

(مکی، ۱۳۷۶: ۱۵۱)

از جنس فقیرانم و با این غم بسیار دلشاد از آنم که غنی زاده نبودم

(همان: ۱۵۴)

با این همه، در کنار کار، برای کمک به معیشت خانواده، تحصیل هم می کرد. ابتدا در مدارس قدیم و سپس در مدرسه ی مرسلین انگلیس ها در یزد. فرخی، فارسی و مقدمات عربی را درکودکی و نوجوانی به خوبی فرا گرفت. موهبت بزرگی که فرخی داشت، استعداد ذاتی و ذوق فطری خارق العاده ی او بود که در عرصه ی مبارزه و در میدان عمل جولان یافت و سخنانی آبدار و درشت و بی پروا، به زبان می راند. همواره این قریحه و روحیه ی ظلم ستیزی و حق جویی، آرام و قرار را از او گرفته بود. به گونه ای که در نوجوانی، شعری برضد تبعیض هایی که اولیای مدرسه مرسلین روا می داشتند، سرود و هشدار و پرخاش به مردم یزد که چرا فرزندان خود را به چنین مدرسه ای می فرستند که حرمت و فرهنگ ایشان را مخدوش می کند.

همین سروده ی تند او، باعث اخراجش از مدرسه شد. همین روحیه باعث شد که سوخته دلان گرد هم آیند و فرخی به گروهی بپیوندد که چون خودش دغدغه ی تبعیض ها و بی عدالتی ها داشتند. جمعیت طرفداران قانون که سید ابوالحسن حایری زاده یزدی، آن را برپا نهاد بود.

از شعرهای معروف عمده جوانی این شاعر مبارز و آزادی خواه، مسطی مستحکم و هنرمندانه است که برضد بیداد گریهای ضعیف الدوله قشقایی، حا کم ستمگر یزد سرود. فرخی این سروده را در عید نوروز سال «۹ - ۱۲۸۸ ه. ش.» در جمع شاعران چاپلوس و تملق گو خواند. به خلاف دیگر شاعران و به جای مدح، حاکم را، ضحاک توصیف کرد.

این سروده باعث دستگیری، فلک شدن و نهایتاً منجر به دوخته شدن دهان شاعر، شد. و چنانکه نوشته اند: ((فرّخی با دهان دوخته بر دیوار زندان نوشت.))

به زندان نگرده اگر عمر طی من وضیغم الدوله و ملک ری
به آزادی ار شد مرا بخت یار برآرم از آن بختیاری دمار

همچنین در همین زمینه سروده است:

شرح این قصه شنواز دولب دوخته ام تابسوز دلدت از بهردل سوخته ام

(همان: ۱۳)

فرّخی، پس از آزادی از سیاه چال حاکم یزد، با عزمی راسخ تر، به مبارزات خود برضد ظلم ظالمان و چپاول گران، ادامه داد در همین راستا، نخستین اثر منظومش را با نام «فتح نامه ی سردار جنگ» که شرح رشادت های یکی از سرداران در مبارزه باراهزنان راه های یزد بود سرود.

فرّخی، محیط یزد را برای مبارزه کوچک دید لذا برای بسط و گسترش مبارزات خود درمهرماه ۱۳۹۰ ه.ق راهی تهران شد. او در تهران با جراید همفکر خود همکاری کرد و برای ایشان شعر و مقاله نوشت.

فرّخی یزدی، برای شرکت در جشن دهمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی، از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی سابق همراه با عده ای از محترمین تهران، دعوت شده و مدت پانزده روز در آن کشور اقامت گزید و در آنجا منظومه ای به مطلع زیر سرود:

در جشن کارگر چو زدم فال انقلاب دیدم به فال نیک بود حال انقلاب
من هم به نام خطه ایران سپاس گوی برقائدین انقلاب و عمال انقلاب

(همان: ۷۰)

۳- فرّخی در نگاه دیگران

«در شعر شاعران متأخر یا گویندگانی که پس از انقلاب مشروطیت و دوران ستم شاهی پهلوی به منصفی ظهور می رسند، نظیر فرّخی یزدی و.. موضوع استبداد ستیزی توأم با مضامین تازه ای در زمینه ی دفاع از آزادی و حمایت از طبقات محروم و شورش برضد ستمگر، موقعیتی خاص دارد و چه بسا همین امر باعث گردیده که او را سوسیالیست مآبی بلشویک و طرفدار کارگران و رنجبران پنداشته اند. (رمجو، ۱۳۶۶: ۳۱۳)

اما آنچه که شعرش را در دیدگاه ها می نمایاند و خود او را به نام شاعری شهید، بر هم سنگرانش برتری می نهد، یکی جهان بینی پایدار، اعتلای روحی و منش، مشی سیاسی، اجتماعی و پرخاشگر شخصی او برضد بیداد صعب زمانه است و یکی هم صبغه ی صرف

اجتماعی و مردمی بودن شعر اوست که در جای جای آن بر عناصر والا و مردم پسندی چون آزادی، مساوات اجتماعی، وطن پرستی و ناسیونالیسم ایرانی تکیه کرده و چنان این عناصر را با شعر خویش ممزوج و معجون نموده است که اگر آنها را از شعرش بزدائیم، در آن صورت چیزی برای گفتن درباره او نخواهیم داشت بجز این «گیرایی شعر او از عشقی و عارف و حتی نسیم شمال کمتر است» و از لحاظ اصول فنی شعر نیز به پای لاهوتی نمی رسد. (محمدی، ۱۳۸۳: ۲۰)

استعداد شعری و جوهر اعتراض را از همان ایام تحصیل در کار و کردار خود آشکار کرد و به سبب شعری که سروده بود از مدرسه اخراج شد. (یاحق، ۱۳۷۲: ۴۰)

هر چند بهار، بزرگترین شاعر بلامنازع این دوره است و گر چه بعد از او، ادیب است که در سخنوری بی همتاست، اما خلف ترین شاعران این دوره آنانی هستند که به مقتضیات سیاسی و اجتماعی و ضرورت تاریخی زمان خود پاسخی مناسب داده اند. شاعرانی چون فرخی، عشقی و... از این زمره اند اگر چه شعر اینان، از لحاظ قدرت آفرینش و تخیل هنری و ارزش شعری با شعر بهار و ادیب قابل مقایسه نیست، اما از جهات دیگر شعر ایشان شعر واقعی دوره مشروطه است که هم از حیث زبان و هم از حیث محتوا با شعر دوره ی بازگشت، دارای تفاوت‌های اساسی است. (آجودانی، ۱۳۶۴: ۲۱)

روزگار ادبیات جامعه گری، آغاز شده بود. شعر اجتماعی و سیاسی با محتوای نوین ضد استبدادی و استعماری شعر مورد پسند جامعه شده بود و بر جای معشوق دیرین ادب کهنسال در دیوان شاعرانی چون فرخی و عروس وطن نشستنه بود. (همان: ۲۴)

برای نخستین بار، به طور جدی، زندگی کارگران، کشاورزان و سرنوشت دردمبار تاریخی آنان موضوع شعر شاعران قرار می گیرد و همدردی با رنجبران و مستضعفان نسل تازه ای را در شعر این دوره به نمایش می گذارد و با این سبک و اندیشه ی نو «بذر نوعی تفکر سوسیالیستی در شعر این دوره» به وسیله ی دو شاعر فرخی و لاهوتی پراکنده می شود و با عنوان ادبیات کارگری یا ادبیات محرومان و رنجبران پا به عرصه وجود می گذارد. (محمدی، ۱۳۸۳: ۲۸)

شعر اینان، فرخی و هم فکراتش را مرکز شعر مشروطیت یا قلب سپاه باید خواند؛ شعراینان، نبض عصر مشروطیت است با تمام حوادث روز زبان شعراینان نزدیک به زبان کوچه و بازار است چندان متگی به سنت نیست و شاعران هم در جستجوی سبک و اسلوب نیستند. (حاکمی، ۱۳۷۳: ۱۸)

جمیل صدقی زهاوی، مولوی ملامحمد فیضی زهاوی یا ذهابی، در تاریخ ۲۹ ذی حجه سال ۱۲۷۹ هجری برابر ۱۸ خزیران سال ۱۸۳۶ میلادی متولد گردید (زهاوی، ۲۰۰۴). پدر و مادر او هر دو از کردهای منطقه ذهاب کرمانشاه و ایرانی الاصل بودند. بنا به گفته خود جمیل صدقی دلیل مشهور شدن آنها به زهاوی اقامت طولانی مدت جد آنها (ملا احمد) در شهرستان ذهاب از توابع کرمانشاه بوده است (بصیر، ۱۹۴۶). ملا محمد پدر جمیل خود فردی عالم، ادیب، شاعر و فقیه بود و زبان کردی، فارسی، ترکی و عربی را بخوبی می دانست. شهرت ملا محمد در فقه و علوم اسلامی بدان پایه رسید که مفتی بغداد گردید و مدتها در این سمت به وعظ و ارشاد و رفع مسایل حقوقی و فقهی مردم می پرداخت، ملا محمد به فارسی و عربی اشعار نیکو سروده است و تخلص او در اشعار فارسی فیضی بوده است به همین دلیل به ملا محمد فیضی مشهور شده است. (دیوان بیگی، ۱۳۶۵: ۱۳۸۸) وی بدان پایه رسید که مفتی بغداد گردید و مدتها در این سمت به وعظ و ارشاد و رفع مسائل حقوقی و فقهی مردم می پرداخت، (دیوان بیگی، ۱۳۸۸: ۱۳۶۵). جمیل صدقی زهاوی از کودکی تحت تعلیمات پدر قرار گرفت و همه ی علوم پدر را به طور کامل آموخت. تا اینکه پدرش به جهت ادامه ی آموزش فرزند، وی را به شاگردی شیخ عبدالرحمان قره داغی فرستاد. جمیل در محضر قره داغی به فراگیری علوم عقلی و نقلی مشغول شد. این ماجرا تا آنجا ادامه یافت که میان جمیل و شیخ عبدالرحمان مباحثات و مناظرات علمی و جدلی در گرفت؛ چرا که جمیل درباره ی یوم الحساب و اصل انسان دچار شکوک و تردیدهایی شده بود (جیوسی، ۲۰۰۷: ۲۴۵). به دلیل تولد او در بغداد و حشر و نشر فراوان با اعراب، ترک ها و کردها زبان غالب او عربی، ترکی و کردی بود؛ اما انس و علاقه اش به زبان فارسی به حدی بود که نخستین اشعار دوران نوجوانی خود را به زبان فارسی سروده است (بطی، ۱۹۲۳: ۱۷۲). ملا محمد بسیار علاقه داشت تا فرزندش جمیل به فقه و قضاوت اشتغال ورزد؛ اما جمیل راه دیگری در پیش گرفت و ادب و شاعری را ترجیح داد (شامی، ۲۰۰۴: ۸۰). بنا به تشویق فراوان پدر، صدقی زهاوی دیوان شعرای بزرگ را مطالعه می کرد و از آن میان «عیون القصاید» را حفظ می نمود و پدرش به ازای حفظ هربیت یک درهم به او جایزه می داد (زهاوی، ۲۰۰۴: ۱۴). مطالعات فراوان او در علوم مختلف زمان و از جمله علوم فلک و فلسفه به حدی بوده که اهل زمان به او لقب فیلسوف دادند (مبارک، ۱۹۳۸: ۳۰۰). هنوز در سنین نوجوانی بود که نامش بلند آوازه گشت. در ۲۰ سالگی، مدرس مدرسه ی دینی سلیمانیه بغداد شد و همزمان به عنوان سردبیر و نویسنده مجله وزین «الزوراء» برگزیده شد (فاخوری، ۱۳۸۵: ۴۱۱). مدتی بعد، به قصد اقامت در آستانه و استانبول، پایتخت حکومت عثمانی، از طریق مصر، اقدام نمود. در طول

این سفر چند صباحی در مصر رحل اقامت افکند. در همین مدّت، فرصتی حاصل شد تا با بزرگانی همچون یعقوب صروف، صاحب «المقتطف» و شبلی شمیل، شارح نظریه ی دارون و فارس نمر، سردبیر «المقطم» و جرجی زیدان، مؤسس مجله «الهلال» و شیخ ابراهیم یازجی، سردبیر مجلات «البیان» و «الضیاء» آشنا گردد. (هلالی، ۱۹۶۴: ۳۸). جمیل صدقی الزهاوی در استانبول با شیخ ابوالهدی الصیادی، شیخ الاسلام آنجا آشنا شد و قصیده ای در مدح پیروزی سپاه عثمانی بر ارتش یونان سرود. او در این قصیده سلطان عبدالحمید را مدح نمود و در نتیجه با عواطف و حمایت های سلطان رو به رو شد. سلطان او را به همراه هیأتی برای تبلیغ و وعظ به نواحی یمن فرستاد. این مأموریت حدود یک سال طول کشید و زهاوی با موفقیت آن را به انجام رسانید و آنگاه بار دیگر به استانبول بازگشت. سلطان علاوه بر اکرام او، او را به «نشان مجیدی» از نوع درجه دو مفتخر گردانید.

بعد از مدتی اقامت در استانبول، جمیل صدقی در حرکت سری مخالفان سلطان به رهبری صفابک شاعر ترک شرکت جست. این ماجرا فاش گردید و لذا جمیل به بغداد تبعید شد. سلطان برای رهایی از شر او و زبانش، مقرری مختصری برای او در نظر گرفت (اسماعیل، ۱۹۶۷: ۹۴). از سال ۱۹۰۰ میلادی زهاوی در تبعیدگاه خود بغداد زندگی می کرد و سعی نمود تا در این سالها کاری که موجبات خشم مجدد سلطان را فراهم آورد، انجام ندهد. او برای جلب رضایت سلطان عثمانی در سال ۱۹۰۵ کتابی با عنوان «الفجر الصادق فی الرد علی منکری التوسل و الکرّامات و الخوارق» در ردّ وهابیت به رشته ی تحریر در آورد. جمیل صدقی بعد از انقلاب ۱۹۰۸ علیه سلطان عثمانی بار دیگر به استانبول بازگشت. او مایل بود تا در آستانه بماند؛ ولی بیماری مانع از این کار گردید و با دیگر به بغداد باز آمد. در آنجا به مناصبی چند گمارده شد (زهاوی، ۱۹۹۵: ۲۴). در سال ۱۹۱۰ مطالبی درباره آزادی زن نوشت. این کار خشم عدّه ای را برانگیخت. حتی منجر به عزل او از مشاغلش شد. بعد از خروجی عثمانی ها از عراق و آمدن انگلیسی ها، زهاوی جان تازه ای گرفت و تا حدودی با انگلیسی ها همکاری کرد و حتی قصیده ای در مدح انگلیسی ها با عنوان «ولاء الانجلیز» سرود (ادهم، ۱۹۳۷: ۴۴).

محتوای این قصیده به گونه ای بود که او را با اتهامات بی شماری مواجه ساخت. این بلیه مدّتها گریبانگیر او بود (هلالی، ۱۹۶۴: ۲۷). بعد از ورود ملک فیصل به بغداد، زهاوی بنا به دلایلی ناچار به ترک عراق شد و از طریق دمشق و بیروت عازم قاهره گردید. در قاهره قصیده مشهور خود با عنوان «الدمع ینطق» را سرود و در مجله ی (السیاسة) مصر

چاپ نمود. مشایخ ازهر، به مطالب مندرج در این قصیده اعتراض نموده، او را کافر دانستند (یوسف، ۱۹۶۲: ۲۹). زهاوی بار دیگر، ناچار، به عراق باز آمد. در عراق با استقبال روبه رو گردید و مناصبی چند از قبیل عضویت در مجلس اعیان به سال (۱۹۲۵) به او واگذار گردید و تا سال ۱۹۲۹ در این منصب باقی بود. زهاوی بخش عمده ای از حیات خود را در بغداد گذرانید و جز چند سفر به عثمانی و مصر و سوریه و لبنان و یک سفر به ایران (۱۹۳۴) به جای دیگری مسافرت ننمود. مسافرت جمیل صدقی زهاوی به ایران، به منظور شرکت در کنگره ی هزاره ی فردوسی (شاهنامه) به عنوان نماینده ی عراق صورت گرفت. او را در این سفر استاد احمد حامد صراف همراهی می کرد.

۵- آثار جمیل صدقی زهاوی

زهاوی، آثار فراوانی در زمینه های گوناگون علمی و ادبی از خود بر جای نهاده است. مهمترین آثار او عبارتند از:

الف: آثار شعری

- ۱- الکلم المنظوم ۲- دیوان الزهاوی ۳- رباعیات الزهاوی ۴- دیوان اللباب ۵- ثوره فی الجحیم ۶- الاوشال ۷- النماله ۸- النزعات (موسی، ۱۹۸۱: ۱۴).
- ب: آثار نثری

- ۱- الکاثنات ۲- الخیل و سباقها ۳- الخط الجديد ۴- الفجر الصادق فی الرد علی منکری التوسل ۵- الجاذبیه و تحلیلها ۶- الدفع العام و الظواهر الطبیعیه و الفلکیه ۷- المجلد مما اری ۸- رباعیات خیام به نثر ۹- روایه لیلی و سمیر (زهاوی، ۱۹۹۵: ۲۸).
- همه این آثار، اعم از آثار منظوم و منثور بدفعات در کشورهای مختلف عربی به زیور طبع آراسته شده اند.

۶- زهاوی در نگاه دیگران

جمیل صدقی زهاوی، انسان متفکر و پیچیده ای بود (بطی، ۱۹۲۲: ۱۲۸). در ادب سرآمد زمان خود بود. طه حسین گوید: «جمیل صدقی زهاوی، تنها یک شاعر عربی، عراقی، مصری یا غیر آن نبود. او شاعر عقل و خرد ورزی و ابوالعلائی عصر ما بود. اما آن ابوالعلائی که با فرهنگ اروپا آشنا بود و مسلح به سلاح علم بود.» (زیات، ۱۹۵۱: ۳۶۷). آدونیس، علی احمدسعید، گوید: «زهاوی متفکر، با شعر چیزهایی را بیان می کرد، بسیار با ارزشتر از مطالبی که شاعران، آن ها را با فکر بیان می کردند. قیام و شورش اصلی ترین کار او بود. در نگاه او علم، تنها راه بیداری امت عرب به حساب می آمد.» (الحانی، ۱۹۵۴: ۵۳).

بخش اعظم اشعار جمیل صدقی زهاوی در موضوعاتی از قبیل؛ وطن، اجتماع، سیاست، وصف، دعوت به آزادی، فلسفه، علم و حماسه است؛ به خصوص او در ملحمه یا شعر حماسی در دوره ی معاصر با سرودن قصیده بلند «ثوره فی الجحیم» شهرت بسزایی کسب نمود. به نظر می رسد او در سرودن این ملحمه قصصی تحت تأثیر خیام، معری و داتنه بوده است (وجدی، ۱۹۶۰: ۷۷؛ خوری مقدسی، ۱۹۸۹: ۴۶)؛ (محسنی نیا، ۱۳۸۹: ۴۴-۲۳)

۷- ادبیات کارگری و دفاع از محرومین در اشعار فرخی یزدی و جمیل صدقی زهاوی
قبل از واردشدن به بحث حمایت از کارگر و شعر کارگری لازم است؛ ابتدا تاریخچه ای از این نوع تفکر و رواج آن، در میان ایرانیان و شاعران عصر مشروطیت شرح داده شود. بریدن شعر و ادب، از خواص و طبقات مرفه و دربار، و روی آوردن آن به مردم کوچه و بازار سبب شد که در این عصر بیش تر از همیشه نیازها و تمایلات عامه ی مردم و طبقات محروم جامعه در شعر منعکس گردد. شاعران، خود از میان مردم برمی خاستند؛ با آنان می زیستند، تصاویر و آهنگ کلام و پیام خود را از زندگی آنان می گرفتند و در نهایت هم، در میان آنان سر بر خاک می نهادند. شاعرانی هم که به گروه خواص یا خانواده های مرفه و اشرافی چون ایرج میرزا تعلق داشتند؛ برای عقب نماندن، یا از سر اعتقاد، از مردم و محرومان و فرو دستان سخن به میان می آوردند و با سرفرازی خود را هم قدم و همسوی شاعران مردمی، قلمداد می کردند.

داستان کارگر و کارفرمای زیر که از زبان ایرج میرزا نقل می گردد؛ بهترین گواه این مدعا است.

ز روی کبر و نخوت ، کارگر را	شنیدم کار فرمایی ، نظر کرد
که بس کوتاه دانست آن نظر را	روان کار گـر از وی نیاززد
چو مزد رنج بخشی رنجبر را	بگفت ای کنجور این نخوت از چیست؟
نبینم روی کبر گنجور را	من از آن رنج برگشتم که دیگر
چه منت داشت باید یکدگر را	تو از من زورخواهی من ز تو زر
منت تاب روان ، نور بصر را	تو صرف من نمایی بدره ی سیم
چو گل بالای سر دارم پدر را	منم فرزند این خورشید پر نور
که بیند زور بازوی پسر را	مدامش چشم روشن باز باشد

زنی یک بیل اگر چون من در این خاک
 نهال سعی بنشانم در این باغ
 نخواهم چون شراب کس به خواری
 زمن زور و ز تو زر، این به آن در
 فشانم از جبین گوهر در آن خاک
 نه باقی دارد این دفتر نه فاضل
 به کس چون رایگان چیزی نبخشند
 چرا بر یکدیگر منت گذارند

بگیری با دو دست خود کمر را
 که بی منت از آن چینم ثمر را
 خورم با کام دل خون جگر را
 کجا باقیاست جا عجب و بطر را؟
 ستانم از تو پاداش هنر را
 گهر دادی و پس دادم گهر را
 چه کبر است این خداوندان زر را
 چو محتاج اند مردم یکدگر را

(ایرج میرزا، ۱۳۶۰: ۱۲۶)

با دقت در این ابیات هم از نظر زبان، فنون ادبی و پیام و محتوا، همان حال و هوای آثار شاعران عصر بیداری را دارد. این ویژگی و تمایل عمده در ادبیات عصر بیداری ایران، تحت تاثیر انقلاب کارگری روسیه (اکتبر ۱۹۱۷ م / ۱۲۹۷ ه. ش) و اندیشه های حاکم بر ادبیات بلشویکی، تضاد میان دو طبقه دارا و نادار و به تعبیر دیگر سرمایه دار و زحمت کش را مورد تأکید قرار داد.

بنابراین، آثار ادبی، رنگ و بوی طرفداری از محرومان یا به اصطلاح آن روز کارگران و زحمت کشان را پیدا کرده و نسبت به گروه های بالا و برخوردار جامعه، کینه ورز و مهاجم نشان می داد. این صفت ضد بورژوازی تقریباً صفت غالب شعر دوره ی بحث است.

اما تنی چند از شاعران عصر بیداری، پا را از این فراتر گذاشتند و به علت رفت و آمد به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، با حشرو نشر با دموکرات ها و روشن فکران سوسیالیست، تلاش افراطی پیدا کردند. وقتی این تمایلات به صورتی در شعر آنان تجلی یافت؛ آنان را طرفداران محرومان به ویژه کارگران نامیدند.

جانبداری از ادبیات کارگری و ابراز تمایلات سوسیالیستی در سال های نخست که مصادف با دوران انتقال قدرت، از سلسله ی قاجار به رضا خان بود. چندان جدی گرفته نمی شد و در نتیجه به طور نسبی مجال و میدانی برای ظهور داشت. اما به محض استقرار حکومت پهلوی و لزوم کنترل اوضاع به شدت از جانب کمونیسم، احساس خطر شد و هر نوع جانبداری از این طرز فکر با محدودیت و سرکوب، مواجه گردید. فرخی در حکومت

استبدادی، از دو چیز بیشتر از هر چیز دیگر رنج می برده است یکی نابرابری و بی عدالتی دیگری فقدان آزادی.

۸- فرخی مدافع محرومین و کارگران

فرخی، به لحاظ تعلق، به خانواده ای روستایی و تهیدست، از همان کودکی با مفهوم استثمار و فقر آشنا بوده و طعم تلخ آن را چشیده است؛ از این رو در هر فرصتی مظلومیت و محرومیت طبقه ی مستضعف - دهقان و کارگر - را یاد آوری و با حق شناسی، هرچه تمامتر از آنها تجلیل کرده است. او درغزلی، با ردیف « دهقان است و بس » ضمن یاد آوری حقی که دهقانان برگردن مردم دارند، بعد از خدا، آنان را روزی ده شاه و گدا خوانده و همه را مهمان و ریزه خوار سفره ی رنج و زحمت آنان دانسته است.

تا حیات من به دست نان دهقان است و بس جان من سرتابه پا قربان دهقان است و بس
رازق و روزی ده شاه و گدا بعد از خدای دست خون آلود بذرافشان دهقان است و بس
(مکی، ۱۳۷۶: ۱۵۲)

درغزلی دیگر با ردیف « کارگر » کوشش و رنج کارگران را مایه ی توانگری سرمایه داران شمرده و از بی خبری سرمایه داران و خواجه تاشان و ناز پروردگان یاد می کند که هرگز از رنج و پای برهنه ی کارگر، یادی نمی کنند ولی به آنان هشدار می دهد که مواظب باشید که عاقبت ستمگری، ستم دیدن است:

شوریده دل به سینه به عنوان کارگر شورید و گفت جان من و جان کارگر
شاه و گدا، فقیر و غنی کیست آن که نیست محتاج زرع زارع و مهمان کارگر
آتش به جان او مزین از یاد کبر و عجب ای آن که همچو آب خوری نان کارگر
ترسم که خانه ات شود ای محتشم خراب از سیل اشک دیده ی گریان کارگر
ای دل، فدای کلبه ی بی سقف کارگر وی جان نثار خانه ویران کارگر
(همان: ۱۴۵)

و هرگاه در غزلی مناسبتی پیش آمده، نفرت و انزجار خود را از اربابان و استثمارگران بی درد و عشرت پیشه ای که با ولی نعمتان خود - دهقان و کارگر - به تحقیر و توهین رفتار می کنند، اظهار کرده است:

بیکر عریان دهقان را درایران یاد نارد آن که درپاریس بوسد روی سیمین پیکران را
شد سیه روزجهان از لکه سرمایه داری باید از خون شست یکسر باختر تاخاوران را
(همان: ص ۸۴)

رابطه ی ظالمانه و زور گویانه ی ارباب و رعیت، سرمایه دار و کارگر را تقبیح نموده است:

آنچه را باکارگر سرمایه داری می کند با کیوتر، پنجه باز شکاری می کند
(همان: ۱۳۸)

درست به همان اندازه که لحن کلام فرّخی درباره غارتگران دسترنج دهقان و کارگر. تند و خشن و کینه جویانه است؛ ستایش و حق گزاری اواز طبقة مستضعف و فقیر درنهایت اخلاص و محبت و جوانمردی است:

دربزم ماسخن ز خداوند و بنده نیست دون پیش ماست عالی و عالی است دون ما
(همان: ۸۵)

فرّخی نستوه و مبارز، در راه آزادی و عدالت و احقاق حقوق دهقانان و کارگران ستمدیده مبارزه ها می کند و طبیعی است که ایستادن در برابر زور مداران و خود کامگان زمان، جز درد و رنج و زندان حاصلی به بار نمی آورد. ولی او مردی نیست که از این بابت افسرده خاطر گردد. بلکه وی درد و رنجه را با جان و دل پذیرا می گردد و نه تنها غمی به دل راه نمی دهد بلکه از این مبارزه شادمان هم هست:

با دیده سرخ و چهره زردخوشم با سینه گرم و ناله سردخوشم
پاران همه شادی ازدوا می طلبند تنها منم آنکه باغم و دردخوشم

(همان: ۲۴۹)

اندوه و رنج شاعر آزادی و آزاده یزدی، منطقی و پذیرفتنی است و با فطرت و سرشت آدمی توافق دارد. درد او، درد آزادی و درد همدلی کارگران و محرومان جهان است. درد سقراط است.

درد حسین بن منصور حلاج است، درد مولاعلی (ع) است و نهایتاً درد حسین بن علی (ع) آزاد مرد تاریخ بشریت است. مگر نه این است که علی (ع) فرمود:

لا تکن عبداً غیرک و قد جعلک الله حراً (نهج البلاغه، ۱۳۸۲: ۴۴۴) و فرزند آزاده اش فریاد زد که «هیهات منا الذله» فرّخی نیز آزادی را می ستود و آرزو داشت که طبقه کارگر و محروم پا بسته دریند استبداد، رهایی یابند. او نغمه ی آزادی نوع بشر را اینگونه ساز کرد:

قسم به عزّت و قدر و مقام آزادی که روح بخش جهان است نام آزادی
به پیش اهل جهان محترم بود آنکس که داشت ازدل و جان احترام آزادی
هزاربار بود به زصبح استبداد برای دسته پا بسته، شام آزادی

(همان: ۱۸۱)

دفاع از طبقه ی کارگر و آزادی و آزادگی، شعار این شاعر آزاده و از خود گذشته بود. او می دانست که این موهبت الهی به سادگی میسر نمی گردد و باید در راه به دست آوردنش، مصیبت ها کشید و خون دلها خورد:

آزادی اگر می طلبی غرقه به خون باش کاین نوگل خاسته بی خار و خسی نیست

(همان: ۱۰۲)

مسکنت را ز دم داس، درو باید کرد فقر را باچکش کارگران باید کشت

(همان: ۱۶۵)

صرف جیب هرزه ها، و لگردها، بیکارها مزد کارو کارگر را دولت مامی کند

(همان: ۱۱۳)

بیشترین درد و اندوه فرخی، وجود استبداد، نبودن آزادی و عدم توجه به دهقان و کارگر و طبقه فرودست است. کسانی که دست رنج دهقان و کارگر را برای بالا رفتن و ترقی خود. نردبانی ساخته اند و هرگز فکر نمی کنند اگر این نردبان نبود، بالا رفتن و ترقی میسر نمی شد. ولی هرگز بعد از بالا رفتن و پیشرفت به فکر تعمیر این پلکان هم نمی افتند. آری این درد و اندوهی است که تا اعماق جان فرخی راه یافته است. هر خواننده ای که دیوان او را تورقی کند. انعکاس این طنین را خواهد شنید که؛

جان بنده رنج و زحمت کارگر است دل غرقه به خون ز محنت کارگر است
با دیده انصاف چو نیکو بنگری آفاق رهین منت کارگر است

(همان: ۲۴۲)

یک دم دل ما غم زدگان شاد نشد ویرانه ی ما از ستم آزاد نشد
دادند بس به راه آزادی جان اما چه نتیجه؟ ملت آزاد نشد

(همان: ۲۲۱)

آخردل من ز غصه خون خواهد شد وز روزنه دیده، چون خواهد شد
با این افق تیره، خدادانند و بس کاین مملکت خراب، چون خواهد شد

(همان: ۲۳۱)

دردا که جهان به مادل شادنداد جز درس غم و محن به ما یاد نداد
دردا که آسمان زیباداد گری با این همه دادما، به ماداد نداد

(همان: ۲۴۰)

تمام اندیشه و لب مغز سخنان و اشعار فرخی را در این چند بیت می توان به خوبی درک کرد:

هر سر به هوای سرو سامانی و مارا در دل به جز آزادی ایران، هوسی نیست
(همان: ۱۰۲)

حق دهقان را اگر ملاک، مالک گشته است از کفش، بی آفت تاخیر، می باید گرفت
(همان: ۱۵۰)

نامه طوفان که با خون نگارد فرخی در حقیقت نامه طوفان دهقان است و بس
(همان: ۱۴۷)

و سرانجام به آرزویش رسید که خود می سرود:
ای خوش آن روزی که در خون غوطه ور گردم چو صید همچو قربانی به قربانگه شوم، قربان خون
فرخی را شیر گیـرانقلابی خوانده اند ز آن که خورد از شیر خواری، شیر، از پستان خون
(همان: ۱۶۳)

اشعار فرخی در مورد حمایت از کارگر و طبقات محروم جامعه، بیانگر این حقیقت است که در آن دوران سرمایه داران و حکومت هیچ توجهی به طبقه ی کارگر و محرومین نداشتند و از آنها فقط برای با لا رفتن بر نردبان ترقی، بهره می گرفتند. لذا دیوان شعری وی با استقصای کامل مورد بررسی قرار گرفته است و از آنجایی که یک مشت، نمونه ی خروار است. ابیاتی به عنوان نمونه ذکر می گردد:

مزد کار کارگر را دولت ما می کند صرف جیب هرزه ها، ولگردها، بیکارها
(همان: ۹۲)

سرپرست ما می نوشد رطل گران را می کند پامال شهوت دسترنج دیگران را
بیکر عریان دهقان را در ایران یاد ندارد آنکه در پاریس بوسد روی سیمین بیکران را
شدسیه روز جهان از لکه ی سرمایه داری باید از خون شست یکسر باختر تاخاوران را
انتقام کارگر ای کاش آتش بفرورد تابسوزد سربسر این توده ی تن پروران را
(همان: ۹۲)

گر موجد گندم بود از چیست؟ که زارع از نان جوین سیر بقدر عدسی نیست
(همان: ۱۰۲)

زهری که ز سرمایه به دم داشت توانگر در کام فقرا به دم باز پسین ریخت

با اشک روان توده ی زحمتکش دنیا	در دامن صد پاره خود در ثمن ریخت
غیر خون آبروی توده زحمتکش نیست	بادبرهم زن خاکستر این آتش نیست
تابود سرمایه بهر دره‌می سرمایه دار	خویشتن را از طمع زین سو بدان سو می زند
گرندیدی حمله مالک به دهقان ضعیف	گرگ را بنگر، چسان خود را به آهو می زند
چو زد دهقان زحمتکش بکشت عمر خود آتش	تورا ای مالک سرکش، جوی مردانگی باید
سرا پا کاخ این زور آوران گرزبوری دارد	ولی بزم تهی دستان صفای دیگری دارد
ریزدعرق هر آنچه زیبشانی فقیر	سر مایه دارجای می ناب می خورد
غافل مشو که داس دهاقین خون جگر	روزی رسد که برسرارباب می خورد
آنچه را با کارگر سرمایه داری می کند	با کبوتر پنجه ی باز شکاری می کند
می برد از دسترنجش گنج اگر سرمایه دار	بهر قتلش از چه دیگر یا فشاری می کند

۹- زهاوی مدافع محرومین و کارگران

لقب معری ثانی، بدین خاطر به زهاوی داده اند که در بسیاری از امور، وی از مقتدای خود- ابوالعلاء معری- پیروی کرده است. درمسائلی چون حشر و نشر، اصل انسان، عدم، سیاست، اقتصاد، اخلاق، وجود خیر و شر، سیر تکاملی و بسیاری از مسائل دیگری که در بین فلاسفه و ادبا جاری و ساریست. البته در بعضی از موارد تفاوت دیدگاههایی ملاحظه می شود که صدقی زهاوی در بیان بسیاری از مسائل متعادل تر است.

معری، طبقه بندی اجتماعی ثروتمند و غنی را زشت می داند و آرزو می کند که فقیران نیز چون ثروتمندان بتوانند از نعمت های موجود در جامعه برخوردار شوند:

کیف لایشرک المضيفین
فی النعم قومٌ علیهم النعماء

«چرا زحمتکشان با گروهی که در ناز و نعمت به سر می برند شریک نباشند.» (دیوان،

۱۳۸۱: ۵۲۶)

مساوات و عدالت را دوست دارد، ولی راه توزیع ثروت در میان افراد جامعه را ترسیم نمی‌کند. اما زهاوی، علاوه بر آنکه از علوم اقتصادی، آگاهی وافر دارد و از تقسیم کردن جامعه به دو طبقه ی غنی و فقیر به شدت اظهار نفرت می‌کند. در جای جای آثارش چه به صورت بارز، و چه به صورت داستانهای تمثیلی، فریاد طبقه کارگرو زحمتکش و کشاورزان را به گوش جهانیان می‌رساند. از آنجایی که زهاوی، خود در شهر زراعی زندگی می‌کرد، مشکلات طبقه ی کارگر و کشاورزان را که سرمایه داران، دسترنج آنها را چپاول می‌کردند، به خوبی احساس می‌کرد. در قصایدی چون «سلیمی ودجله»، «اشبعو اغیرهم و با توا جیاعاً»، «حکومت الصعاليک»، «رایه حمراء» فریاد دادخواهی این طبقه از جامعه را به گوش جهانیان می‌رساند.

در کتاب الثمالة خود، در قصیده ای سی و یک بیت، به بیان دردهای طبقه ی کارگر و زحمتکش می‌پردازد. از آنجایی که هدف این مقاله، نشان دادن دیدگاه زهاوی در مورد حمایت از پاره‌های جامعه و ادبیات کارگری است، اشعاری که زهاوی چه به صورت تمثیلی و چه به صورت مستقیم در مورد حمایت از این طبقه سروده است، به طور کامل ذکر می‌شود تا عشق و علاقه ی زهاوی را به خوبی نشان دهد و این سخن موجز و پرمغز را به اثبات خواهیم رساند که عاقبت ستمگری، ستم کشی است. البته سعی شده است که ترجمه اشعار بیشتر به صورت ترجمه ی آزاد و مفهومی باشد تا بهتر اهداف زهاوی نشان داده شود:

الی ذی نعمه اثری و جمع
فقال یرده جوعوا لشنیع

تقدم اهله الطاوین یمشی
و غمغم قائلاً إنا جیاع

(زهاوی، ۲۰۰۴: ۲۵۹)

ترجمه: «گرسنگان و فقیران، به سوی صاحب نعمتان، گام برداشتند و تجمع کردند.»
«درحالیکه دلاوران فریادی می‌زدند ما گرسنه ایم، صاحب نعمتان گفتند: «آنها را بر گردانید تا گرسنه بمانند و ما سیر شویم.»

من البطون الخماص
ولات حین مناص

تخشی بطون شباع
سیطلیون مناصاً

(همان: ۲۷۵)

ترجمه: «شکم های سیر، از شکم های گرسنه خجالت می‌کشد.»
«خواهان گریز گاهی هستند ولی هیچ راه نجات و گریز گاهی نیست.»

فی الناس الجیاع
ارضهم حق المساعی

ایها الشبعان ما قولک
أتری أن لهم فی

لَسْرَاءَ الْحَيَاةِ

اجعل البساء مقياساً

ترجمه: «ای شکم بارگان، در مورد گرسنگان چه می گویند.
آیا نمی دانید که برای ایشان هم در سر زمینشان حقی برای استفاده از سعی و تلاششان است.»
«ای غم، مقداری هم در زندگی، خوشی و خوشبختی قرار بده.»
وانظر الاكواخ في جنب القصور الشامخات
أيها الاغنياء لا تجهلوا ما يحمل البائسون و البائسات
ترجمه: «و به کوخ ها بنگر که در کنار قصرهای بلند قرار گرفته اند
«ای بی نیازان و سرمایه داران، از آنچه زنان و مردان تهی دست تحمل می کنند، خود را به نادانی نزنید.»

استتبت حكومه للصعاليك معا تحت رايه حمراء
و لقد كانت الحكومه في الأقوم قبلا حكومه الزعماء

ترجمه: «حکومت دزدان در زیر پرچم سرخ «بلشو یکی» کامل و راست شده و استقرار یافت
درحالیکه این حکومت قبلاً در میان اقوام، حکومت پیشوایان نامیده می شد.»
(زهاوی، ۱۹۸۳: ۱۶۶)

يا ايها الفقرا لاتستئيسوا من عيشه يا ايها الفقراء
رفعت اخيرا" فوق رايه الهداي للبلشفيه رايه حمراء

(همان: ۱۶۶)

ترجمه: «ای نیازمندان، از زندگی نا امید نباشید»
«و در زمان حاضر، پرچم سرخ بلشویکی، برای هدایتگری برافراشته شده است.»
صدقی زهاوی که خود از طبقه ی محرومین برخاسته و درد فلاّحان و فرودستان را به خوبی درک کرده است، به دفاع از این طبقه کارگر و محروم می پردازد:

لا يرحم القومُ منْ بانت مفاقرهُ فبات في اليوم مطوباً على سغب

(زهاوی، ۲۰۰۴: ۶۳)

ترجمه: «ثروتمندان بر کسی که علامات فقر و تهی دستی او آشکار شده، رحم نمی کنند. او در میان قوم شب را گرسنه به صبح می رساند.»

وهب الله للرعايا حقوقاً أين أین الاحرار أين الآباء
أرهقكم ذلاً و انتم سكوت

(همان: ۷۱)

ترجمه: «خداوند برای مردم حقوقی عطا کرد که والیان آن را غصب کرده اند.

بخاطر ظلم و بدی، اینان فراخ گام شدند و شما سکوت کردید کجایند آزادگان کجایند سرکشان.»

لِلْبَعْضِ كُوخٌ وَاطَىٰ وَلِبَعْضِهِمْ
صِرْحٌ كَمَا شَاءَ النَّعِيمُ مُرَدُّ
(همان : ۱۱۶)

ترجمه: «برای بعضی از مردم کوخ های پست و گود است و برای بعضی ساختمان هایی بلند و محکم، همانطوری که ثروتمندان سرکش آن را می سازند.»

هَذَا يَضَاعُهُ الرَّفَاهُ وَ ذَاكَ فِي
سَعْبٍ يَنَامُ وَقَدْ أَقْضَى الْمَرْقَدُ
لَيْسَ الْحِيَاهُ سَوَىٰ نِزَاعٍ دَائِمٍ
يَا لِلضَّعِيفِ بِهِ مِنَ الْجَبَّارِ
(همان : ۲۲۰)

ترجمه: «خوشی، ثروتمندان را به فریاد وادار می کند و گرسنه می خوابد گویی دوران قبر را سپری می کند»

«زندگی چیزی جز نزاع دائم بین ضعیفان و جباران نیست.»
أَتَصَانَ لِلشَّعْبِ الْهَضِيمِ حَقَّوْهُ
أَمْ لَيْسَ لِلشَّعْبِ الضَّعِيفِ حَقُّوْهُ
سَأَقُولُ يَوْمَ سَقُوطِهِمْ فِي وَجْهِهِمْ
هَذَا جِزَاءَ الْخَائِنِينَ فَذَوْقُوا
(همان : ۳۰۶)

ترجمه: «آیا برای ملتی شکست خورده، حقوقش حفظ می شود یا ملت ضعیف حقوقی ندارد؟»
«روز شکست دشمنان در مقابلشان می گویم این جزای خیانتکاران است آن را بچشید.»

الْأَقْوِيَا بِكُلِّ أَرْضٍ قَدْ قَضُوا
أَنْ لَا تَرَاعِيَ لِلضَّعِيفِ حَقُّوْهُ
أَنْ الشُّعُوبَ لَتَسْتَحِقَّ تَسَاوِيًا
لَوْلَا اِخْتِلَافٌ بَيْنَهُمْ وَ فِرْقٌ
(همان : ۳۰۹)

ترجمه: «اقویا در تمام سرزمین ها قصد کرده اند که حق ضعیفان را رعایت نکنند.»
«اگر اختلاف و تفرقه در میان افراد نبود همه ی ملتها مستحق تساوی بودند.»

أَثَرَتْ فِي صَدْرِهِ لَيْتِيْمٍ
عَظْمُ الْجَوْعِ نَاهِيْشَا فَتَأَلَّمُ
نَظَرٌ فِيهِ الْيَأْسُ بِيَكِيٍّ وَ وَجْهٌ
فِي تَقَاتِيْعِهِ الشَّقَاءُ مُجَسِّمٌ
أَنْهَا تَشْكُوْبَتْهَا بَعِيُوْنٌ
مِلُوْهُنَّ الْأَسَىٰ وَ لَا تَتَكَلَّمُ
(همان : ۳۷۸)

ترجمه: «در چهره یتیم آثار گرسنگی آشکار شد، از شدت گرسنگی انگشتان خود را گزید و احساس درد کرد.»

«ناامیدی بر چهره او می نگرست و گریه می کرد و چهره اش بدبختی مجسم بود.»
«با چشمانش شکایتش را بیان می کرد و درونش پر از غم و مصیبت بود و حرف نمی زد.»

یا مالک الأمر ان الناس قد ضجروا عامل برفق رعایاک المساکینا

(همان: ۴۱۶)

ترجمه: «ای حاکم مردم در تنگنا افتادند، با رعیت بیچاره با ملاحظت رفتار نما.»

لقد شعبوا بالطیبات بُطونَهُمْ علی مشهد منا لهم و أجاعوناً
و قد حفظوا حقّ الحیاه لنفسهم بما اغتصبوا من حقنا و أضاغوناً

(همان: ۴۲۳)

ترجمه: «در برابر چشمان ما شکمشان را با غذا های لذیذ پر کردندو ما را گرسنه نگه داشتند.»

«حق زندگی را برای خود با غضب کردن حق ما حفظ کردند و ما را از بین بردند.»
لا یعلم الغرثان فی آلامه آلا الذی هو مثله و غرثان

ترجمه: «جز گرسنه، درد گرسنگی را درک نمی کند.»

زهاوی در چند بیت زیر به زیبایی هر چه تمامتر، درد درد مندان را به تصویر می کشد

ما دَمَّ قَطَّ حِیَاتُهُ فی الأرض مَنْ هو ذویسار
ان النهار مطیه و الیل من بعد النهار
اما المقل فانه یطوی الضلوع علی سعار
لا یأمن الماسی بلیل للظلام متن العثار
الشعب مستند إلی جرف من الأمال هاری

(همان: ۲۲۸)

۱۰- قصیده ی سلیمی و دجله

داستان قصیده سلیمی و دجله، در شصت و پنج بیت با قافیه ی راییه خود حکایت دیگری از زبان زهاوی برای بیان درد و رنج طبقه ی محرومین و کارگران جامعه است، که بدون هیچ زلتی مورد تخطئه قرار می گیرند و ستم پیشگان غافل از اینکه؛ هر عملی را عکس العملی است و چنانکه گفته اند: «جو کشته هرگز گندم ندرود. وعاقبت ستم گری، ستم کشی است.»

آب اجل که هست گلو گیر خاصّ و عام بر حلق و بردهان شما نیز بگذرد
چون دادِ عاد لان به جهان در، بقا نکرد بی داد ظالمان شما نیز بگذرد

(فرغانی: ۱۳۴۱)

۱۱- داستان تمثیلی سلیمی و دجله

در بغداد، حاکمی از ترکان سخت‌گیر به نام جعفر، حکومت می‌کرد و همسری زلیخا نام داشت که در تمام امور مملکت اعم از امر و نهی، مطلق العنان بود. وی با همه ی مردم با خشونت و بی‌رحمی برخورد می‌کرد. آنها دختری صاحب جمال داشتند که نامش جمیله (دلبر) بود. در قصر ایشان دختر رومی نژادی خدمتکار بود که زبده و نقاوه جمال و زیبایی بود. نگاه نافذش چون شمشیر بُرنده و رخسارش چو گل دل‌برنده.

از قضا، دختر صاحب‌جمال حاکم، بر اثر بیماری آبله در چنگال مرگ افتاد. تمام اطبا از معالجت وی عاجز آمدند. سرانجام دلبر را به مکانی که بزرگان در آنجا به خواب ابدی فرو می‌روند، رهسپار کردند؛ به مکانی که امید بازگشت هیچ کوچ‌کننده‌ای نیست و به سرچشمه‌ای که هیچ رودی از آن جریان نمی‌یابد. فقدان فرزند، باعث شد که زلیخا - بر سلیمی آن دخترک کنیز خشم بگیرد و تحقیرش کند و بدون هیچ خطایی بر ساق پاهای - نازکش چوب عصا فروآورد و هیچ کدام از خدمه، جرأت آن را نداشتند که در مقابل چنگالی رحم صیاد، فریاد داد خواهی سردهند. هرروز که سلیمی زیباتر می‌گشت، دلبر در خاک فرسوده و حسد و کینه زلیخا، افروخته تر.

می‌گفت گمان می‌کنم، مرگ قصد جان سلیمی کرده‌بود. سلیمی، مرگ را بفریفت و به دروغ گفت که من، دلبر هستم و آن دختر سلیمی:

وطني أن الموت قد كان قاصداً
و تلتك سلیمی وهی تؤمی لِدلبر
سلیمی فقالت (اننی انا دلبر)
فخذها ورح یا موت إنك تقهر
(زهاوی، ۲۰۰۴: ۲۰۳)

ترجمه: «زلیخا به سلیمی گفت: به خاطر چنین خدعه‌ای که به کار بردی تورا مجازات خواهم- کرد و چهره ات را چون تنور نا نوایان سیاه می‌کنم و می‌سوزانم. تا دیگر دیدگان مشتاق، از دیدن رخساره‌ات شعله ور نگردد.»

لذا در صبح گاهان، چهره زیبای سلیمی رخت بر بست و تمسخر فرو مایگان آغاز گردید. زلیخا به این هم اکتفا نکرد دستور داد که او را چون گوسفندی در نهایت استحفاف و تشفی بر زمین بیفکنند و کشان کشان بیاورند. زلیخا آبشار طلائی سلیمی را با مقراض حسد و کینه از سر چشمه خشک گردانید و چشمانش را به میل کشید.

در آن شب فریادی شنیدم که از ترس آن، ارکان و جودم به لرزه افتاد و حتی فرشتگان مقرب هم می‌لرزیدند. سوال کردم: این شیون و فریاد به خاطر چیست؟ گفتند: این آهنگ قلب شیشه ایست که بخاطر ستم می‌شکند به این ستم‌ها هم اکتفا نکردند در کنار دجله، در خانه‌ای که هر لحظه در مسیر سیل و نابودی بود، تنها رهایش کردند.

سلیمی بعد از گرسنگی و تحقیر بسیار در آن شب نورانی با تنها همدم شب بی کسان به درد دل می پردازد:

امشب ای ماه به درددل من تسکینی
آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی
کا هس جان تو من دارم ومن می دانم
که تو از دوری خورشید چه ها می بینی
(شهریار، ۱۳۴۹)

دیگر، آن روشنایی نور ماه را نمی دید و بردیدگان او، حجاب ها قراردادشت که زیبایی همه چیز را تغییر می دهد:

رأت كل شیء فی الطبیعه غیرها
جمیلاً به تجلی العیون و تبهر
(زهاوی، ۲۰۰۴: ۲۰۳-۲۰۶)

بعد از بیان حالات درونی خود با ماه می گوید: اگر زلیخا بر من تسلط یافت، بر تو هرگز تسلط نخواهد یافت و خدا، صاحبان خانه هایی را که بخاطر آبادی خانه ی خود، خانه های بیچارگان را ویران می سازند، هرگز آباد نخواهد کرد.

اما پایان داستان و نتیجه ی آن بهتر از است از زبان زهاوی که خود خداوند توصیف و توصیف گری است، بشنویم:

وداعاً فانى أیها البدرُ لاترَع
وبعد نذِ جازی الِإله بعدله
رمت نفسها فی دجلة فاختفت بها
تفكرت فی امر الحیاة فما الذى
ترى زهرة قد أعجب العین لونها
تهبُ علیها الریح من بعد ساعة
و تبصر عصفورا تُزین ریشهُ
فیلقاه صقر ذومخالب أجدل
و مما یسأل النفس منى علمها
فیردى الذى قدکان للغیر مُردیاً
ولم تكن الاشیاء تفنى و إنما
الى الموت من هذا المكان سأظفر
بیوتاً بایقاع الجرائر تعمُر
کان لم تكن شیئاً علی الارض یدکر
تعلمت منه ایها المتفکر
وفاح لها فی الروض عُرف معطر
فتسقط من اوراقها و تبعثر
یغرُد فی عالی العصون و یصفر
فیخطفه من قبل ماهو یشعر
بان بقاء الشیء لا یتیسر
و یقهر من قدکان للناس یقهر
الى صورهِ من صورة تتغیر
(همان: ۲۰۳ - ۲۰۶)

نتیجه

ادبیات عصر مشروطه در ایران و عصر نهضت ادبی در ادبیات عرب، شباهت های زیادی به هم دارد و دلیل عمده ی آن، شباهت اوضاع سیاسی- اجتماعی کشور های

عربی و ایران در این زمان است. بنابر این، مسائل پیش روی جامعه، ادبیات و دغدغه های شاعران آنها نیز شبیه هم است.

هر دو جامعه در حال گذر از سنت به مدرنیته بوده و در پی آشنایی با غرب، با مسائل جدید آن روز مانند دموکراسی، استعمار و مبارزه با استبداد رو به رو هستند. دوران حیات فرخی یزدی و جمیل صدقی زهاوی تقریباً هم زمان بوده؛ هرچند دوران زندگی فرخی کمتر و زهاوی بیشتر است.

فرخی شاعر عصر مشروطه و زهاوی شاعر عصر نهضت ادبی است به نظر می رسد فرخی آشنایی چندان با ادب عرب نداشته ولی صدقی زهاوی کاملاً با ادب فارسی آشنایی داشته است به گونه ای که در هزاره بزرگداشت فردوسی اشعاری به زبان فارسی سروده است.

هر دو شاعر در ادبیات ملی خود جایگاهی تقریباً یکسان دارند و حلقه ی میان ادبیات سنتی و تجدیدگرایی به حساب می آیند؛ آنها با حفظ سنت های شعر کلاسیک، مضامین سیاسی- اجتماعی را وارد شعر کرده و توانسته اند جایگاه محکمی را در ادبیات زبان خویش به خود اختصاص دهند.

آبخور اصلی فکری هر دو شاعر، علاوه بر ادبیات قدیم، ادبیات و نظرات اندیشمندان سوسیالیستی کارگری است که آنها از طرق گوناگون، با آن آشنا شده بودند به همین دلیل دیدگاه آنها در دفاع از طبقه ی محروم و کارگر، بسیار به هم شباهت دارد. البته شرایط مشابه جامعه ی ایران و عراق نقش مهمی در این زمینه دارد که نباید نادیده گرفته شود. مضامین اصلی ادبیات کارگری که دو شاعر به آن پرداخته اند، تقریباً مشابه است و دیدگاه آنها نیز در مورد آن، با اندکی تفاوت، شباهت زیادی دارد؛ هرچند مضامین صدقی زهاوی بیشتر حول محور امور فلسفی می باشد.

کتابنامه

- ۱- آرن پور، یحیی. (۱۳۷۹). «از صبا تا نیما»، ج ۷، تهران: انتشارات زوار.
- ۲- آرن پور، یحیی. (۱۳۵۷). «از نیما تا روزگار ما»، تهران: سپهر، چاپ پنجم.
- ۳- آجودانی، ماشاءالله. (۱۳۶۴). «شعر مشروطه، ضد استبداد، ضد استعمار» نشر دانش، سال پنجم، شماره ششم، مهر و آبان ۶۴.
- ۴- ایرج میرزا. (۱۳۶۰). «دیوان»، به کوشش محمد جعفر محبوب، تهران .
- ۵- بهار، محمد تقی. (۱۳۶۸). «دیوان»، ج ۲، تهران: نشر توس.
- ۶- حاکمی، اسماعیل. (۱۳۷۳). «ادبیات معاصر ایران»، تهران: اساطیر.

- ۷- رزمجو، حسین. (۱۳۶۶). «شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی»، ج ۲، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۸- الزهاوی، جمیل صدقی. (۱۹۲۸). «دیوان»، بغداد: اللباب.
- ۹- _____، _____، (۱۹۸۳). «دیوان النهضه»، بیروت: دار العلم للملايين.
- ۱۰- _____، _____، (۲۰۰۴). «دیوان شعر»، بیروت: دار الفكر العربي.
- ۱۱- الفاخوری، حنا. (۱۳۸۵). «تاریخ ادبیات زبان عربی»، ترجمه عبد الحمید آیتی، تهران: انتشارات توس.
- ۱۲- محسنی نیا، ناصر. (۱۳۸۰). «بازتاب اسطوره های ایران باستان در ادب معاصر عرب»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، تابستان و پائیز.
- ۱۳- محسنی نیا، ناصر. (۱۳۸۹). «جمیل صدقی زهاوی و زبان و ادب فارسی»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا) سال چهارم، شماره دوم.
- ۱۴- محمدی، غلامرضا؛ مسرت، حسین. (۱۳۷۸). «شاعر لب دوخته»، تهران: انجمن آثار و مفاخر یزدی.
- ۱۵- محمدی، غلامرضا. (۱۳۸۳). «برهنه چون شمشیر»، یزد: اندیشمندان.
- ۱۶- مکی، حسین. (۱۳۷۶). «دیوان فرخی یزدی»، تهران: امیر کبیر، چاپ هشتم.
- ۱۷- یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۷۲). «تاریخ ادبیات ایران»، تهران: انتشارات سمت.

فصلنامه‌ی لسان‌مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال دوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی چهارم، تابستان ۱۳۹۰

دائرة مقارنة للآداب العاملية فى أشعار الفرخى اليزدى و جميل الصدقى الزهاوى*
الدكتور عنایت ا... شریف پور
استاذ مساعد فى جامعة شهيد باهر - کرمان
محمد حسن باقرى
المجيستر فى الأدب المقارن

الملخص

إن العلاقات الادبية و الثقافية بين شعوب العالم و خاصة ، الشعوب المتآخمة معمولة و متداولة من قديم الزمان، بناءً على هذا ، إن الشعب الايرانى و العراقى كانت لديهما علاقات وطيدة فى مختلف المجالات منها الثقافية و الادبية طوال التاريخ .
لقد يتحظى الشاعر الفرخى اليزدى ، الشاعر الايرانى ، (١٣١٨ هجرىاً) و جميل الصدقى الزهاوى ، الشاعر العراقى المعاصر ، من مكانة ادبية متميزة و ذلك لنضالهما من أجل الدفاع عن حقوق العمال .
أنا سعيانا فى هذا البحث ، أن نقوم بدراسة الحياة و آثار كلا الشعارين دارسة مقارنة و كان سعيانا فى بادئ الامر تبين قدرات كل منها فى توسيع الآداب العاملية فى الاديين الفارسية و العربية ، أضافهً على ذلك ، قد بيننا تأثر كل منها من الثورة البلشويكية .
و كما يبدو أن المضامين التى ناولتها شعر كل منهما ، إنهما هى مضامين متشابهة و مشتركة .

الكلمات الدليلية

الشعر المعاصر ، الآداب العاملية ، الفرخى اليزدى ، جميل صدقى الزهاوى ، الآداب الفارسية و العربية .

* - تاريخ الوصول: ١٣٩٠/٠٢/٣٠ تاريخ القبول: ١٣٩٠/٠٥/٢٠

عنوان بريد الكاتب الالكترونى: sharif pour @mail .uk,ac.ir